

علی تنهاست

دکتر علی شریعتی



پایگاه آموزشی نگارستان

www.negarstan.com

ar_foroughi@yahoo.com

Alireza Foroughi

علی تنهاست

دکتر علی شریعتی

ابتدا از حضار محترم، خانمها و آقایان، باید عذر بخواهم به دلیل اینکه من در مقامی ایستاده‌ام که باید از علی سخن بگویم و این نهایت عجز و شرمندگی است و علاوه بر آن، من یک سخنران یا خطیب نیستم، بلکه یک معلم ساده‌ام و خواه نا خواه لحن سخنم همچون لحن سخن یک معلم در کلاس است و بنابراین شاید متناسب با چنین مجلس پُرشکوهی نباشد. اما فکر میکنم که ما بیش از هر چیز به تعلیم نیازمندیم و حتی پیش از تبلیغ، به معرفت و آشنایی علمی نیاز داریم.

اشتباه بسیاری از روشنفکران به خصوص در کشورهای راکد این است که می‌پندارند با علم و تکنیک جدید میتوان جامعه متری و آزاد داشت، در صورتی که بینایی و آگاهی و دانش اعتقادی و ایدئولوژیک است که جامعه را حیات و حرکت و قدرت میبخشد. وارد کردن علم و صنعت در یک اجتماع بی‌ایمان و بی‌ایدئولوژی مشخص همچون فرو کردن درختهای بزرگ و میوه‌دار است در زمین نامساعد و در فصل نامناسب. اما در عین حال آنچه را که ما فاقد آنیم ایمان و قدرت ایمان نیست، بلکه عدم معرفت درست و منطقی و علمی به مسائلی است که بدان ایمان داریم.

یکی از بزرگترین مسائلی که در تاریخ و جامعه ما مطرح است اسلام و تشیع میباشد که بسیاری از ما بدان معتقدیم، اما آن را به درستی نمیشناسیم. به مذهبی ایمان داریم که آشنایی درست و منطقی از آن نداریم. مثلاً به علی به عنوان یک امام، یک مرد بزرگ، یک ابر مرد حقیقی، و به عنوان کسی که همه احساسها، تقدیسه‌ها و تجلیلهای ما را به خود اختصاص داده، اعتقاد داریم و همیشه در طول تاریخ، بعد از اسلام، ملت ما افتخار ستایش او را داشته است. اما متأسفانه آن چنان که باید و شاید او را نشناخته است. زیرا بیشتر به ستایش او پرداخته است نه شناختن او. از این روست که امروز باید بیشتر به سخنی گوش دهیم که علی را به عنوان یک انسان بزرگ، یک رهبر، یک امام و یک سر مشق میشناساند.

در تاریخ اسلام شاید به اندازه لازم ستایش و تجلیل از علی شده باشد، به طوریکه ما بتوانیم کتابخانه‌های بزرگی از اشعار و مقالاتی که در کرامات و مناقب علی سروده و یا نوشته شده، و در تجلیل از مقام و عظمت او در پیشگاه خدا است، ترتیب دهیم؛ اما متأسفانه وقتی دانشجوی من در این زمان و در این مملکت که کشور علی است از من میپرسد که برای شناختن علی چه کتابی را بخوانم و برای اینکه سخنان و نظریات و افکار و اعمال او را خوب بفهمم به چه مثنوی مراجعه کنم؟ من جواب درستی ندارم که به او بدهم.

این گله‌ای است که من نه تنها به نمایندگی معلمین، بلکه به نمایندگی همه مردم از دانشمندان خودمان دارم که: شما، برای شناساندن درست علی به ملتش، به این مردم شیفته‌ای که با همه حیات‌شان، ایمان‌شان و خون‌شان در راه علی و برای علی مبارزه کرده‌اند، چه کرده‌اید؟

ملت و مردم ما در این راه، کوتاهی نکرده‌اند، اما دانشمندان ما که وظیفه آنها معرفی علی بود کوتاهی نمودند. یک ایرانی نیمه تحصیل کرده نیمه کتاب خوان و نیمه دانشمند باید بهتر از هر کس دیگر علی را بشناساند و معرفی کند و اگر

مُحققی در دنیا خواسته باشد به جامعه‌ای برود که علی را بشناسد، آن جامعه باید ایران باشد، و همچنین اگر بخواهد به کتابخانه‌ای مراجعه کند تا اثری درباره او مطالعه نماید قاعدتاً میبایستی به کتابخانه‌های ما بیاید و آثار دانشمندان ما را انتخاب کند.

ملت ما همواره چنان که باید به ستایش علی و فرزنداناش و بزرگداشت آنها پرداخته است اما به عنوان یک فردِ عضوِ این جامعه باید از دانشمندان و فضال و علمای خودمان سوال کنیم که: چرا علی را درست به ما شناساندید؟

در مقدمه کتاب حجر بن عدی، حقیقتی را نوشته بودم که گفتند: مصلحت نیست

نوشته بودم، اگر دانشجویی بخواهد دربارهٔ بتهوون که یک موسیقی‌دان آلمانی است و در خودِ اروپا همه سبک موزیک او را نمی‌پسندند، مطالعه کند و بدین منظور از من راهنمایی بخواهد، با وجودی که آشنایی با او برای مردم ما چندان لزومی ندارد و آثارش را کمتر کسانی می‌پسندند و می‌فهمند و احساس میکنند معه‌ذا، حداقل سه کتاب مستقل، بسیار عمیق، درست، زیبا، محققانه و بیش از صدها مقاله و کنفرانس و بحث و مصاحبه علمی و خواندنی وجود دارد. اما دربارهٔ علی یک کتاب که بتوان ادعا کرد این بزرگ‌مرد را لاقلاً برای دانشجویان و دانش‌آموزان و طبقه کتاب‌خوان و روشنفکر به خوبی بشناساند یافت نمیشود. همه‌اش ستایش است و مدح و شعر، اما معلوم نیست که این کسی را که این همه می‌ستاییم کیست و چه می‌گوید؟ این مردی که ایمانِ ملتی را در این قرنهای سخت و دشوار به خودش وقف کرده و ملت ما سالهای فراوان، محبت او را به قیمت زندانها و شکنجه‌ها در دل خود مُشتعل نگه داشته و نسل به نسل به بهای جان خود به دست ما سپرده و مردی که این همه تجلیل میشود و این همه دلها برایش میتپد و این همه عشقها نثارش میگردد، کیست؟

نمیدانیم، این درد است. چه، قبل از هر شعر، هر ستایش و هر تجلیل از علی و حتی قبل از محبت علی، معرفت علی است که نیازِ زمان ما و جامعه ما است. محبت بی‌معرفت ارزش ندارد، بُت‌پرستی است؛ علی الله‌ایها که بیشتر از همه او را بزرگ میشمارند و از او تجلیل میکنند و دوستش میدارند و حتی پیامبران را فرستاده او میدانند، چرا این همه احساسات‌شان و این ولایت‌شان یک پول نمی‌ارزد؟

این گونه مدحها و محبتها در میان همه ملتها نسبت به معبودشان، پیغمبرشان، قهرمانان‌شان و مقدساتشان هست و هیچ ارزشی ندارد. معرفت است که با ارزش است. علی، اگر یک رهبر است، یک امام است و یک نجات‌بخش است، و مکتب او اگر روح یک جامعه است، اگر راه یک جامعه است و اگر نشان‌دهنده مقصد حیات و کمال انسان است، در آشنایی با مکتب او و آشنایی با شخصیت او است، نه محبت تنها نسبت به کسی که نمی‌شناسیم؛ زیرا اگر محبت تنها بدون آشنایی ثمری میداشت، باید به نتایج بزرگ میرسیدیم؛ زیرا امکان ندارد جامعه‌ای و ملتی علی را بشناسد و درست بفهمد، و از شکنجه‌آمیزترین و سخت‌ترین محرومیت‌هایی که جامعه‌های عقب مانده دارند، رنج ببرد.

اگر میبینیم پیرو علی و کسی که برای علی اشک میریزد و کسی که محبت علی در قلبش موج میزند، سرنوشتش و سرنوشت جامعه‌اش درد ناک است، معلوم است که علی را نمی‌شناسد و تشیع را نمی‌فهمد، هر چند که ظاهراً شیعه باشد. محبت به علی، اگر او را نشناسیم، برابر است با محبت همه ملت‌های دیگر نسبت به هر کس دیگر. علی اگر معلوم نباشد که

کیست، چه میگوید و چه میخواهد، و تشیع ای که معلوم نیست اصولش چیست، هدفش چیست و راهش کدام است - این علی و این مذهب - ، از نظر تأثیرش روی بشر و جامعه و زندگی مساوی است با هر شخصیت و هر مذهب دیگر. علی مساوی است با هر انسان و یا هر قهرمان ملی دیگری که مجهول است؛ زیرا محبت به خودی خود نجات بخش نیست، بلکه معرفت است که نجات میبخشد.

ما در زمان خودمان موظف به شناختن امام هستیم، نه محبت بدون معرفت به امام. اما شک نیست که من نمیخواهم از محبت به امام انتقاد کنم. چگونه ممکن است کسی علی را بشناسد و به او عشق نرزد و او را نستاید؟ اما این محبت معلول شناختن علی و آشنا شدن با زیباییهای عظیم یک روح، شکوه یک روح و عظمت و پاکی یک انسان بزرگ است. محبتی که معلول این معرفت است، نجاتبخش است و روح زندگی یک جامعه است، نه محبتی که با تلقین و توصیف و تجلیل و جملههای زیبای شاعرانه و ادبی، نسل به نسل از کوچکی در دل ما جایگزین شده است. این محبت ثمری ندارد و من فکر نمیکنم علی به چنین محبت‌هایی ارج نهد و چنین عشاقی را بپذیرد؛ علی ای که در پاسخ یکی از افسران که او را با عبارات شگفتی میستاید، صاف و پوست کنده میگوید: من بزرگتر از آنم که در دل داری و کوچکتر از آن که بر زبان. علی ای که به نقل ملل و نحل، نخستین پرستندگان خویش را در آتش می‌افکند و پیشوایشان را از قلمرو خویش دور میسازد.

یک انسان معمولی هم چنین است، بیشتر کسی را دوست دارد که او را میشناسد، نه کسی که بی‌آنکه بشناسد از او ستایش میکند. شاید بعضی خیال کنند که محبت علی موجب شفاعت در آخرت گردد؛ اما به نظر من محبت توأم با جهل برای آخرت هم به کار نمیاید زیرا آخرت با همان قوانین معقول و منطقی این دنیا ساخته شده، آخرت ساخته همان عقل و اراده است که این جهان را ساخته است. همان طور که در اینجا محبت زاییده جهل ثمری ندارد، در آن دنیا هم ثمری نخواهد داشت.

من در این چند شبی که در اینجا برنامه دارم، روی دو موضوع صحبت خواهم کرد:

۱- تنهایی و علی

۲- پیروزی در شکست

ما همیشه پیروزی را در پیروزی میبینیم و میشناسیم، اما علی درس بسیار بزرگی داده است و آن پیروزی در شکست است. چگونه یک امام، یک رهبر و یک قائد انسانی گاه با موفق شدن و پیروز شدن درس میدهد و گاه با پذیرفتن شکست، گاه با سخن می‌آموزد و گاه با سکوت؟

در مقاله‌ای که درباره حضرت امیر نوشته بودم، اشاره کردم که نهج البلاغه بعد از قرآن بزرگترین کتاب ماست که آن را نمی‌خوانیم و نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. چنان که قرآن هم همین طور: قرآن را هم فقط ستایش میکنیم، میبوسیم و تبرک میدانیم.

آن همه تجلیل و ستایش میکنیم، اما چه فایده دارد، چه تاثیری میتواند داشته باشد، وقتی که درونش را ندانیم چه میگوید؟ شخصیت‌های بزرگی هم که میتوانند نجات بخش ملت ما، جامعه ما و نسل‌های آینده ما باشند همین طورند.

در آن مقاله نوشتم که نهج البلاغه، به اقرار اغلب دانشمندان و نویسندگان و ادبای حتی معاصر غیرشیعی، زیباترین متن عرب است؛ سخنانی که از نظر ادبی در اوج زیبایی و از نظر فکر در عمق بسیار و از نظر اخلاق سرمشق و نمونه است؛ در آن عباراتی هست که هر خواننده‌ای اقرار میکند که دربشریت نظایر این عبارات وجود ندارد. این، عبارات و سخنان علی است.

اما من معتقدم که از همه سخنانی که علی در مدت عمرش گفته است، جمله‌ای از همه رساتر، بلیغ‌تر، زیباتر، اثر بخش‌تر و آموزنده‌تر وجود دارد و آن، ۲۵ سال سکوت علی است که خطاب به همه انسانها است، انسانهایی که علی را میشناسند. بیست و پنج سال سکوت در نهایت سختی و سنگینی برای یک انسان، آن هم نه یک انسان گوشه گیر و راهب، یک انسان فعال اجتماعی. این سکوت، خود یک جمله است، یک سخن است. بنابراین امام، گاه با سخنش حرف میزند و گاه با سکوتش، گاه با پیروزش درس میدهد و گاه با شکستش. خطاب او به ماست و رسالت ما نیز معلوم است: شناختن این درسها، و خواندن این سخنان و شنیدن این سکوتها.

مساله‌ای که در اینجا لازم است مطرح کنم بیماری عوام زدگی است که بعضی از مکتب‌ها و یا بعضی از ادیان، گاه دچار آن میشوند. فلسفه اینشتن هیچ گاه دچار عوام زدگی نمیشود، زیرا موضوعی است که فقط عده‌ای متخصص ریاضی و فیزیک با آن سر و کار دارند و متخصصین ریاضی و فیزیک، چون زبان اینشتن را به درستی میفهمند، نمیتوانند مسخش کنند، غرضش کنند و یا تحریفش نمایند. از این رو این گونه مکتبها و فلسفه‌ها همیشه از بیماری عوام زدگی به دور است و در بین یک عده متخصص که در سطح درک و فهم آن هستند محصور میماند. اما نوع دیگری از مذاهب و مکتبهای علمی و اجتماعی وجود دارد که به علت آنکه خطابشان به توده مردم است، بیماری عوام‌زدگی زود در آن رسوخ میکند. یکی از آثار این بیماری، بد تلقی کردن مفهوم و حقیقت واقعی مکتب است.

عوام‌زدگی بیماری‌ای است که حقیقت یک فکر و یا یک انسان را دگرگون میکند، در قالب فکر کوتاه خودش می‌ریزد و رنگ سنتها و عاداتها و سلیقه‌ها و تربیت‌های شخصی خودش را به این مکتب تازه، به این مذهب تازه میزند و به کلی غرضش میکند. معنی اسلام پوستین‌اش را بر عکس و چپه تنش میکند این است.

یکی از مواردی که به عنوان نمونه برای فهمیدن بیماری عوام زدگی میتوان گفت، تلقی‌ایی است که از انسانهای بزرگ و شخصیت‌های برجسته‌ای که در مذهب ما وجود دارند میشود. ارزشهای واقعی یک انسان را درک نمی‌کنیم و مثلاً نمیدانیم علی چرا بزرگ است؛ فقط میدانیم که بزرگ است؛ میدانیم که عظمت دارد، میدانیم که از ما خیلی عالیت‌ر و متعالی‌تر است، ستایش‌اش میکنیم و به او عشق میورزیم.

اما چرا بزرگ است؟ چه بزرگی‌ها و چه فضیلت‌ها دارد؟ نمیدانیم. بر اساس ملاکی که خود علی و مکتب او میدهد او را تحلیل و ارزیابی نمی‌کنیم، زیرا که اصولاً ملاک‌ها را نمیشناسیم.

بر اساس سنت قدیمی خودمان و روحی که در جامعه‌مان نسل به نسل به ما به ارث رسیده، علی را و مکتبش را میشناسیم. تمام فضائل او را در کرامات و معجزات و کارهای خارق العاده‌اش مُنحصر میکنیم و فقط به دنبال مُعجزات و کرامات میرویم. مثلاً، در دوره شیر خوارگی علی، یک آفعی وارد شهر میشود و به مردم حمله میکند و علی که در قُنداق بوده است دستهایش را در می‌آورد و آفعی را میکشد. پس علی بزرگ است. من نمیخواهم بگویم چنین چیزی هست یا نیست اما شما میگویید علی امام است، یعنی اگر من از او پیروی کنم نجات خواهم یافت؛ میگویید او رهبر است، یعنی جامعه ما اگر دنبال علی برود، جامعه آزاد و متمدن و مرفعی خواهد شد. اما چگونه میشود من از این چنین مردی که در کوچکی و در قُنداق آفعی را از وسط می‌دراند، پیروی کنم و نجات یابم؟ چگونه ممکن است جامعه ما از کسی که چنین کارِ درخشان مُحیّر العُقولی را انجام میدهد پیروی کند و بعد متمدن شود؟ چه جور؟ من نمی‌فهمم.

بر فرض که علی، روزی یک مرتبه، چنین معجزاتی کرده باشد، چگونه من او را بستانیم تا واقعاً از پیروی علی و از مذهب علی استفاده کنم و جامعه‌ام، جامعه‌ای مرفعی بشود و پیش برود؟

چرا چنین کاری میکنند؟ زیرا در طول هزاران سال، بینش مذهبی بشر این چنین بوده که دنیای خاکی که ما انسانها روی آن زندگی میکنیم پست است، پایین است و از همه پایین‌تر؛ بعد از این دنیا اَفلاک مختلفی است که بالاتر از زمین می‌باشند؛ این افلاک هر چه به طرف آسمان بالاتر میرود، عالیت و برتر و متعالی‌تر میشود؛ از آنجا که میگذرد به عالم فرشتگان میرسد که عالم بالاتر از زمین و بالاتر از انسان است؛ از عالم فرشتگان که میگذرد به عالم خدایان و یا خدا میرسد؛ و این سلسله مراتبی است که ما از نظر ارزشهای بزرگ انسانی و ما فوق انسانی در طول تاریخ بشر و در همه مذاهب قائل بوده‌ایم.

بنابراین بینش، انسان در پست‌ترین مرحله قرار دارد و بعد فرشتگان‌اند، و بعد خدایان و خدا. این طرز فکر و بینش که وارد اسلام میشود، علی را و اسلام را درست ارزشیابی برعکس میکند و چون ما، متفکران و بنیان‌گذاران این مذهب و این دین را با همین بینش ضدِ اسلامی می‌سنجیم و تحلیل میکنیم و بعد می‌پرسیم و می‌ستاییم، نتیجه‌ای نمیگیریم.

آقای گوروچ - یکی از استادان من - که جامعه‌شناس معروفی است میگفت: من هفتاد سال در جامعه‌شناسی با مکتب استروکتورالیسم (Structuralisme) که یکی از مکاتب جامعه‌شناسی است، مبارزه خستگی‌ناپذیر کردم، و بعد کتاب لاروس را که در آن شرح حال مرا نوشته بود باز کردم و در آنجا خواندم که آقای گوروچ یکی از بزرگترین بنیان‌گذاران مکتب استروکتورالیسم در جامعه‌شناسی است. این نتیجه کارِ من است! بعد زیرِ آن (معرفی) دیگر هر چه از گوروچ تعریف کنند و ستایش کنند که این یک نابغه بزرگ است و یا بزرگترین جامعه‌شناس عالم است، دیگر فایده‌ای ندارد.

در فلسفه خلقت انسان در اسلام می‌بینیم، خداوند با این صراحت یک مجلس امتحان بزرگ ترتیب میدهد، امانت خود را بر زمین و کوه‌ها و فرشتگان و حتی فرشتگان مُقرب عرضه میکند، همه از پذیرفتن آن سرباز میزنند و انسان آن را برمیگیرد. خداوند فرمان میدهد که همه فرشتگان و حتی فرشتگان بزرگ باید به خاک بیفتند و در برابر انسان سجده

کنند. این نشان میدهد که در اسلام، انسان بزرگتر از فرشته است و مقام آدم، مقام بشریت، مقام انسانیت، آعلی و أشرف از مقام فرشته و حتی فرشتگان مُقرب است.

بنابراین اگر بخواهیم اسلامی بیاندیشیم و اگر بخواهیم درباره علی، به عنوان یک مسلمان که درباره امامش حرف میزند، حرف بزنیم و بطور خلاصه اگر یک بینش اسلامی بخواهد راجع به علی سخن بگوید، خود به خود به دنبال فضایی از علی که خواست انسان متعالی است می‌رود، انسانی که مسجود ملائک است و از ملائک مُقرب‌تر و بالاتر و برتر است.

اما ما این درک را نداریم، این بینش هنوز وارد ذهن‌مان نشده و بنابراین برای این که بزرگترین ستایش را از امامان‌مان و پیغمبران و بزرگترین مُقدسین خودمان بکنیم، صفات فرشته‌ای به آنها منسوب میکنیم و خیال میکنیم که اگر امام را به مقام یک فرشته بالا ببریم، او را از مقام انسان بالاتر برده‌ایم، در صورتی که پایین‌ترش آورده‌ایم.

اگر همه این کرامات را که مربوط به فرشتگان است، منسوب به ائمه خودمان کنیم و ثابت نماییم که امامان ما جزء فرشتگان مُقرب خداونداند، از نظر قرآن، مقام آنها را از آدم و انسان پایین‌تر آورده‌ایم. فضیلت پیغمبر اسلام در این نیست که سایه ندارد، زیرا ارواح سایه ندارند، فرشتگان سایه ندارند و موجودات غیبی هستند که سایه ندارند! این فضیلتی برای پیغمبر اسلام نیست و چنان کاری و چنان قهرمانی‌ای برای علی فضیلت به شمار نمی‌رود، زیرا اگر هم چنان کراماتی در علی باشد، علی به مقام فرشتگان میرسد. اما مقام علی از فرشتگان بالاتر، و مسجود ملائک است.

بنابراین در شخصیت او باید ارزشهای انسانی را جستجو کنیم، نه ارزشهای فرشته‌ای را. ولی چون بینش ما یک بینش ضد اسلامی و قبل از اسلامی است و با همان نگاه علی را میشناسیم، اینست که از علی و از راهبران‌مان فرشتگانی ساخته‌ایم که به کار رهبری ما نمی‌آیند؛ زیرا از فرشته نمیتوان پیروی کرد و فرشته نمیتواند جامعه بشری را نجات دهد. انسان متعالی است که میتواند انسان را نجات بخشد؛ و انسان متعالی، علی است.

اما ارزشهای انسانی علی کدام است؟

آنچه که تا کنون شاید آن چنان که باید درباره او طرح نشده، مسأله تنهایی علی است. اصولاً انسان یک موجود تنهاست، در تمام قصه‌ها، در تمام اَساطیر انسانی، در تمام مذاهب بشری، در طول تاریخ، تنهایی انسان به انواع گوناگون و زبانهای گوناگون بیان شده که رنج انسان، تنهایی اوست در این عالم. این تنهایی چراست؟

اریک فروم میگوید: تنهایی زاییده عشق است و بیگانگی. راست است

کسی که به یک معبود، به یک معشوق عشق می‌ورزد، با همه چهره‌های دیگر بیگانه میشود و جز در آرزوی او نیست. خود به خود وقتی که او نیست، تنها می‌ماند، و کسی که با افراد و اشیاء و اجزاء پیرامونش بیگانه است، مُتجانس نیست و با آنها تفاهمی ندارد، تنها می‌ماند، احساس تنهایی میکند. انسان به میزانی که به مرحله انسان بودن نزدیک‌تر میشود، احساس تنهایی بیشتری می‌کند.

می‌بینیم اشخاصی که عمیق‌ترند، اشخاصی که دارای روح برجسته‌تر و ممتازتر هستند، از آنچه که توده مردم هوس روزمره‌شان است و لذت عمومی‌شان، بیشتر رنج می‌برند، و یا می‌بینیم کسانی را، که به میزانی که روح در آنها اوج می‌گیرد و اندیشه متعالی پیدا می‌کنند، از جامعه و زمان فاصله می‌گیرند و در زمان تنها می‌مانند.

شرح حال نوابغ را اگر بخوانیم، می‌بینیم که یکی از صفات مشخص این نوابغ، تنهایی‌شان در زمان خود آنها است. در زمان خودشان مجهول‌اند، غریب‌اند و در وطن خویش بیگانه‌اند، و آنها را، اثرشان را، سخنانشان را و سطح اندیشه و هنرشان را، آیندگان بهتر می‌توانند بفهمند.

در همه فلسفه‌ها و مکتب‌ها انسان موجودی است تنها و از تنهایی رنج می‌برد و به میزانی که انسان‌تر می‌شود و تکامل پیدا می‌کند، از اشتراک در عواطف و احساسات و ابتذال روزمره‌ای که بر جمع و بر عام حکومت می‌کند فاصله می‌گیرد و مجهول‌تر می‌شود.

یکی از عواملی که انسان را در جامعه‌اش تنها می‌گذارد، بیگانه بودن اوست با آنچه که مردم همه می‌شناسند، تشنه ماندن اوست در کنار جویبارهایی که مردم از آن می‌آشامند و لذت می‌برند. گرسنه ماندن اوست بر سر سفره‌ای که همه خوب می‌خورند و سیر می‌شوند. روح به میزانی که تکامل می‌یابد و به آن انسان متعالی‌ای که قرآن از آن به نام قصه آدم یاد می‌کند، می‌رسد، تنها تر می‌شود.

چه کسی تنها نیست؟ کسی که با همه، یعنی در سطح همه است، کسی که رنگ زمان به خود می‌گیرد، رنگ همه را به خود می‌گیرد و با همگان تفاهم دارد و در سطح موجودات و با وضع موجود، به هر شکلش و هر بُعدش، منطبق است. این آدم، احساس تنهایی و احساس تک بودن و مجهول بودن نمی‌کند، چرا که از جنس همگان است. او در جمع است، با جمع می‌خورد و می‌پوشد و می‌سازد و لذت می‌برد.

احساس خلاء مربوط به روحی است که آنچه در این جامعه و زمان و در این ابتذال روزمرگی وجود دارد نمیتواند سیرش کند.

احساس گریز، احساس تنهایی در جامعه و در روی زمین و احساس عشق، که عکس‌العمل این گریز است، او را به طرف آن کسی که می‌پرستدش و با او تفاهم دارد میکشاند، به آن جایی که جای شایسته اوست و متناسب با شخصیت او.

احساس تنهایی و احساس عشق در یک روح به میزانی که این روح رشد می‌کند، قوی‌تر و شدیدتر و رنج‌آورتر می‌شود.

درد انسان، درد انسان متعالی، تنهایی و عشق است.

و می‌بینیم علی (به همان میزانی که می‌شناسیم)، همان علی که می‌نالد و دائماً فریاد می‌زند و سکوتش دردآور است، سخنش دردآور است و همان علی که عمری شمشیر زده، جنگها کرده، فداکاری‌ها نموده و جامعه‌ای را با قدرت و جهادش، پی ریخته و به وجود آورده است، در هنگامی که این نهضت پیروز شده، او در میان جمع یارانش تنها است، و بعد می‌بینیم که نیمه شبهای خاموش، مدینه را ترک می‌کند و سر در حلقوم چاه مینالد.

آن همه یاران، آن همه همزمان، آن همه نشست و برخاست با اصحاب پیغمبر - هیچ کدام - برای علی تفاهمی به وجود نیاورده است: در سطح هیچ کدام از آنها نیست؛ میخواهد دردش را بگوید، حرفاش را بزند؛ گوشی نیست، دلی نیست، تجانسی نیست.

در یثرب، یعنی شهری و جامعه‌ای که به شمشیر او و سخن او پی ریخته شده، هیچ آشنا نمی‌بیند و نیمه شب به نخلستان پیرامون شهر میرود و در دل تاریک و هراسناک شب به اطرافش نگاه میکند که کسی متوجه او نشود.

رنج بزرگ یک انسان این است که عظمت او و شخصیت او در قالب فکرهای کوتاه و در برابر نگاه‌های پست و پلید و احساس او در روح‌های بسیار آلوده و اندک و تنگ قرار گیرد. چنین روحی در چنان حالی، همیشه هراسناک است که این نگاه‌ها، این فهم‌ها و این روح‌ها او را ببینند، بفهمند و بشناسند.

به قول یکی از نویسندگان: روزها شیر نمی‌نالد.

در برابر نگاه روباهان، در برابر نگاه گرگ‌ها و در برابر نگاه جانوران، شیر نمی‌نالد؛ سکوت و وقار و عظمت خویش را بر سر شکنجه‌آمیزترین دردها حفظ میکند. اما، تنها در شبها است که شیر می‌گیرد: نیمه شب به طرف نخلستان میرود؛ آنجا هیچ کس نیست، مردم راحت آرمیده‌اند، هیچ دردی آنها را در شب، بیدار نگاه نداشته است؛ و این مرد تنها، که روی این زمین خودش را تنها مییابد، با این زمین و این آسمان بیگانه است، و فقط رسالت و وظیفه‌اش او را با این جامعه و این شهر پیوند داده، پیوند روزمره و همه روزه.

ولی وقتی که به خودش برمی‌گردد، می‌بیند که تنها است؛ به نخلستان میرود، و هراسان است که کسی او را در آن حال نبیند، که شیر در شب می‌گیرد و تنهایی. و باز برای اینکه ناله او به گوش هیچ فهم پلیدی و هیچ نگاه آلوده‌ای نیالاید، سر در حلقوم چاه فرو میکند و می‌گیرد.

این گریه از چیست؟

افسوس که گریه او یک معما برای همه است، زیرا حتی شیعیان او نمیدانند علی چرا می‌گیرد.

از اینکه خلافتش غصب شده؟ از اینکه فدک از دست رفته؟ از اینکه فلانی روی کار آمده؟ از این که او از مقامش...؟، از اینکه...؟، از...؟ واقعاً که چندان آوار است.

یک روح تنها در دنیایی که با آن بیگانه است، در جامعه‌ای که دائماً در آن زندگی می‌کند، اما نتوانسته خودش را در سطح آن جامعه و سطح اسلام قبایلی یارانش پایین بیاورد و نتوانسته خودش را با آن بند و بست‌ها و با آن کشش‌ها و با آن خود خواهی‌ها و با آن سطح درکی که یاران پیغمبر از اسلام داشته‌اند منطبق کند، تنها مانده است... و می‌نالد.

علی همان طور که فلسفه‌ها می‌گویند، مینالد، به خاطر اینکه انسان است، و به خاطر اینکه تنها است.

این حرفی که میزنم، هم مذاهب به آن معتقدند، و هم مردی مانند سارتر، که اصولاً به مذهب و خدایی معتقد نیست، انسان را یک بافته جدا، یک تافته جدا بافته میدانند و میگویند: همه موجودات یک جور ساخته شده‌اند؛ اول ماهیت آنها ساخته شده و بعد وجودشان، به جز انسان که اول وجودش ساخته شده و بعد ماهیتش.

می‌بینیم که سارتر هم که به خدا اعتقاد ندارد، معتقد است که انسان یک عنصر کاملاً ممتاز از عالم مادی است و بیگانه با آن و انسان هر چه از مرحله حیوانی و نیازهای غریزی که طبیعت بر او تحمیل کرده دورتر میشود، در طبیعت تنها تر میشود و گرسنه‌تر و تشنه‌تر، و علی یک انسان مطلق است.

علی در طول تاریخ، تنها انسانی است که در ابعاد مختلف و حتی متناقضی که در یک انسان جمع نمیشود قهرمان است. هم مثل یک کارگر ساده، که با دستش، پنجه‌اش و بازویش خاک را میکند و در آن سرزمین سوزان بدون ابزار قنات می‌کند، و هم مانند یک حکیم می‌اندیشد، و هم مانند یک عاشق بزرگ و یک عارف بزرگ عشق می‌ورزد و هم مانند یک قهرمان شمشیر میزند، و هم مانند یک سیاست‌مدار رهبری میکند، و هم مانند یک معلم اخلاق، مظهر و سرمشق فضائل انسانی برای یک جامعه است. هم یک پدر است، و هم یک دوست بسیار وفا دار، و هم یک همسر نمونه.

چنین انسانی و در چنین سطحی معلوم است که در دنیا تنها است؛ چنین انسانی در جامعه‌اش و در برابر یاران هم‌رزمش که عمری را در راه عقیده کار کرده‌اند، با پیغمبر صادقانه شمشیر زده‌اند، مبارزه کرده‌اند، به ایمان پیغمبرشان ایمان دارند، اما در اوج اعتقاد و ایمان و اخلاصشان به پیغمبر و اسلام، قبیله را فراموش نکرده‌اند، خودخواهی را فراموش نکرده‌اند، مقام را نتوانسته‌اند آگاهانه و یا ناخودآگاه از یاد ببرند و اخلاص مطلق و یک دست، همچون علی شوند. او در میان یارانش، که سالیان دراز با هم در یک فکر و یک راه کار کرده‌اند و شمشیر زده‌اند، تنها است. علی قربانی خویشاوند پیغمبر بودن است، زیرا در جامعه قبایلی عرب، روابط قبیله‌ای نیرومندتر از اسلام است. هنوز جامعه به طور خودآگاه یا ناخودآگاه نمیتواند تحمل کند که هم پیغمبر از بنی‌هاشم باشد و هم جانشین او؛ در این صورت برای بنی‌تمیم و بنی‌عدی و بنی‌زهره چیزی نخواهد ماند و این بنیها و ابناء از میان خواهند رفت.

یک مورخ و یک جامعه‌شناس می‌فهمد که چه می‌گوییم.

بنابراین یکی از عواملی که علی قربانی آن میشود و تنها میماند، خویشاوندی او با پیغمبر است؛ اگر از خانواده پیغمبر نبود شانس بیشتری برای موفقیت میداشت. علی کسی بود که هیچ پیوندی با جامعه یثرب نداشت، مگر شمشیرهایی که به خاطر حق زده و رنجها و خطرهایی که به خاطر حقیقت کشیده و همین شمشیرها او را تنها گذاشته؛ بنابراین علی در مدینه تنها است.

از این دردناک‌تر اینکه، علی در میان پیروان عاشقش نیز تنها است. در میان امتش، که همه عشق و احساس و همه فرهنگ و تاریخش را به علی سپرده است، تنها است. او را همچون یک قهرمان بزرگ، یک معبود و یک اله می‌پرستند، اما نمی‌شناسندش و نمیدانند که کیست، دردش چیست، حرفش چیست، رنجش چیست و سکوتش چراست؟

در زبان فارسی ما هنوز نهج البلاغه‌ای که مردم بخوانند، وجود ندارد، تنهایی مگر چیست؟

از تئاترنویسی مانند برشت، حداقل پنج اثر که به فارسی بسیار خوب ترجمه شده می‌توان نام برد، از نویسندگان معمولی همه جای دنیا آثار متعدد و فراوان به بهترین نثر و چاپ منتشر شده، اما هنوز پس از گذشت قرن‌ها، سخن علی به زبان فارسی‌ای که نسل ما بخواند و بفهمد وجود ندارد و هنوز ملتی که تمام هستی‌اش را در راه عشق علی نثار کرده، از او کلمه‌ای و سخنی درست نمی‌شناسد. این است که علی در میان پیروانش هم تنها است؛ اینست که علی در اوج ستایش‌هایی که از او میشود مجهول مانده است.

دردِ علی دو گونه است: یک درد، دردی است که از زخم شمشیرِ ابن مُلْجَم در فَرْق سرش احساس می‌کند و دردِ دیگر دردی است که او را تنها در نیمه شب‌های خاموش به دل نخلستان‌های اطراف مدینه کشانده و به ناله درآورده است. ما تنها بر دردی می‌گیریم که از شمشیرِ ابن مُلْجَم در فرقش احساس میکند. اما این دردِ علی نیست، دردی که چنان روح بزرگی را به ناله آورده است، تنهایی است که ما آن را نمیشناسیم.

باید این درد را بشناسیم نه آن درد را

که علی، دردِ شمشیر را احساس نمیکند و ما دردِ علی را

دکتر علی شریعتی

پایان